

لغت نامه / درس اول:

حَمِدَ يَحْمَدُ حَمْدًا هُ: او را مدح و ستایش کرد.

ذَهَبَ يَذْهَبُ ذَهَابًا: رفت

صَرَفَ يَصْرِفُ صَرْفًا هُ: او را رد کرد.

عَبَدَ يَعْبُدُ عِبَادَةً اللَّهُ: خدا را پرستید.

نَصَرَ يَنْصُرُ نَصْرًا هُ: او را یاری کرد.

درس دوم:

جَلَسَ يَجْلِسُ جُلُوسًا: نشست.

دَحْرَجَ يَدْحَرِجُ دَحْرَجَةً هُ: آن را در سرازیری فرو غلتاند.

سَأَلَ يَسْأَلُ سُؤَالَ: طلب کرد، خواست.

شَرَشَرَ يُشْرِشِرُ شَرَشَرَةً الشَّيْءِ: آن چیز را تکه تکه و پاره کرد.

ظَلَمَ يَظْلِمُ ظُلْمًا هُ: به او ظلم کرد.

كَرَّمَ يَكْرُمُ كَرَمًا: عطا کرد، بخشید.

درس سوم:

جَهَرَ يَجْهَرُ جَهْرًا: افشا و علنی شد.

جَهَرَ يَجْهَرُ جَهْرًا: با صدای بلند حرف زد.

سَبَحَ يَسْبِحُ سُبْحَانًا: سبحان الله گفت.

شَهِدَ يَشْهَدُ شُهُودًا الْمَجْلِسِ: به آن مجلس رفت، در آن مجلس حضور پیدا کرد.

شَهِدَ يَشْهَدُ شُهُودًا عَلَى كَذَا: در باره فلان چیز گواهی و شهادت داد.

غَفَرَ يَغْفِرُ غَفْرًا وَ غُفْرَانًا وَ مَغْفِرَةً لَهُ الذَّنْبِ: گناه او را پوشانید و بخشید.

فَهِمَ يَفْهَمُ فَهْمًا الْمَعْنَى: آن معنی را فهمید.

درس چهارم:

أَزَّ يُوْزُّ أَرْأًا: جوشید.

بَدَأَ يَبْدُوُ بَدَأً هُ: آن را آغاز کرد.

حَاقَ يَحُوِّقُ حَاقًا بِهِ: دور او را گرفت.

شَوَى يَشْوِي شَيْئًا اللَّحْمِ: گوشت را کباب کرد.

درس پنجم:

رشد یرشد رُشداً و رشید یرشد رَشداً: به راه راست هدایت شد.  
صدر یصدُر صدراً و مصدرأ: از آن جا بازگشت.

درس ششم:

حسُن و حَسَن یحسُن حُسناً: زیبا شد، نیکو شد.  
ختم یختم ختماً و ختاماً العمل: آن کار را به پایان رسانید.  
عظم یعظم عظماً: خیلی بزرگ شد.

درس هفتم:

ضمَر یضمُر و ضمُر یضمُر ضموراً: لاغر و باریک اندام شد.  
أضمر الأمر: آن کار را پنهان و کتمان کرد.

المضمَر: مخفی، پنهان

الضمیر: باطن و درون انسان، وجدان

الضمیر عند النُحاة: کلمه‌ای که به جای اسم می‌نشیند.

درس هشتم:

ضرب یضرب ضرباً ه: او را با شمشیر یا چوب و امثال اینها زد.  
ضرب یضرب ضرباً الصَّلَاة: نماز را بر پای داشت.  
ضرب یضرب ضرباً الدرهم: درهم (سکه) را زد، سکه را ضرب کرد.  
ضرب یضرب ضرباً الأجل: مهلت معین کرد، ضرب الأجل تعیین کرد.  
علم یعلم و یعلم علماً ه: علامت گذاشت، با داغ علامت گذاری کرد.  
علم یعلم علماً الرجُل: آن مرد دانست و دانا شد.  
حرس یحرس حرساً ه: از او حراست کرد، آن را حفظ و نگهداری کرد.  
قسم یقسم قسماً الشیء: آن چیز را بخش بخش و قسمت کرد.  
کفر یکفر کفراً الشیء: روی آن چیز را پوشانید.

درس نهم:

شرف یشرف شرافةً و شرفاً: شریف و بزرگواری شد.

درس دهم:

رَجَعَ يَرْجِعُ رُجُوعاً و مَرَجِعاً: باز گردید (بازگشت)، برگشت.  
قَطَعَ يَقْطَعُ قَطْعاً الشَّيْءَ: آن چیز را چید، آن را برید و قطع کرد.  
قَنْتَ يَقْنُتُ قُنُوتاً: فرمانبردار شد، اظهار خواری و کوچکی کرد.  
رَغِبَ يَرْغَبُ رَغْباً إِلَيْهِ: (با تضرع و خواری) از او خواست.  
رَغِبَ يَرْغَبُ رَغْباً عَنْهُ: از آن بدش آمد. (ضد)  
رَغِبَ يَرْغَبُ رَغْباً فِيهِ: راغب و علاقمند به آن شد.

درس یازدهم:

كَتَبَ يَكْتُبُ كِتَابَةً الْكِتَابَ: کتاب را نوشت.  
كَتَبَ عَلَيْهِ كَذَا: فلان چیز را بر او واجب کرد.  
نَزَعَ يَنْزِعُ نَزْعاً الشَّيْءَ: آن چیز را کند و درآورد.

درس دوازدهم:

حَشَرَ يَحْشُرُ حَشْرًا النَّاسَ: مردم را گرد آورد و جمع کرد.  
فَعَلَ يَفْعَلُ فَعَالًا الشَّيْءَ: کاری را انجام داد.  
حَلَمَ يَحْلُمُ حُلْمًا فِي مَنَامِهِ: خواب دید.  
حَلَمَ يَحْلُمُ حِلْمًا: بردبار و با گذشت شد.  
حَلَمَ يَحْلُمُ حُلْمًا الصَّبِيُّ: بالغ شد.

درس سیزدهم:

فَكَأَ يَفْكُ فِكًّا و فِكَأَكَ الْأَسِيرَ: اسیر را آزاد و رها کرد.  
مَدَّ يَمُدُّ مَدًّا الشَّيْءَ: آن چیز را پهن کرد و گسترد.

درس چهاردهم:

بَرَّ يَبْرُ بَرًّا خَالِقَهُ: از پروردگار خود اطاعت کرد.  
بَرَّ يَبْرُ بَرًّا: بسیار احسان و بخشش و نیکی کرد.  
تَمَّ يَتِمُّ تَمًّا و تَمَامًا و تَمَامَةً: کامل شد.  
رَدَّ يَرُدُّ رَدًّا هُوَ إِلَى بَيْتِهِ: او را به خانه‌اش باز گردانید.  
سَدَّ يَسُدُّ سَدًّا التُّلْمَةَ: شکاف و رخنه را گرفت و ترمیم کرد.

شَدَّ يَشُدُّ و يَشِدُّ شَدًّا عَضُدَةً: او را تقویت کرد.

عَدَّ يَعُدُّ عَدًّا الشَّيْءَ: آن چیز را شمرد.

عَضَّ يَعْضُّ عَضًّا هُ: او را گاز گرفت.

فَرَّ يَفِرُّ فَرًّا و فِرَارًا: گریخت.

مَرَّ يَمُرُّ مَرًّا و مُرُورًا: گذر کرد.

درس پانزدهم:

أَجْرٌ يَأْجُرُ و يَأْجُرُ أَجْرًا و إِجَارَةٌ فَلَانًا عَلَيَّ كَذَا: مزد و پاداش (و حق العمل) او را داد.

أَخَذَ يَأْخُذُ و يَأْخُذُ أَخْذًا هُ بِذَنبِهِ: او را بخاطر گناهی که کرده بود مجازات کرد.

أَخَذَ يَأْخُذُ و يَأْخُذُ أَخْذًا: گرفت.

أَخَذَهُ: آن را به دست گرفت.

أَزَرَ يَأْزِرُ أَزْرًا بِالشَّيْءِ: دور آن چیز را گرفت، احاطه و محاصره کرد.

أَزَرَ يَأْزِرُ فَلَانًا: فلانی را تقویت کرد.

أَلْفَ يَأْلَفُ أَلْفَاءً: او را دوست داشت، به او انس گرفت.

أَمَرَ يَأْمُرُ أَمْرًا هُ: به او امر کرد، دستور داد.

أَمَرَ يَأْمُرُ أَمْرًا و أَمْرًا يَأْمُرُ إِمَارَةً: حاکم شد، امیر شد.

أَمِنَ يَأْمِنُ أَمْنًا هُ: او را امین دانست.

أَمِنَ يَأْمِنُ أَمْنًا هُ: در امن و امان شد.

درس شانزدهم:

لُؤْمٌ يَلُؤِمُ لُؤْمًا و لَأَمَةٌ: پست و فرومایه و لئیم شد.

يَبُؤُسُ يَبُؤُسُ و يَبُؤُسُ يَبُؤُسًا و يَبُؤُسُ يَبُؤُسًا: از او نومید شد، مأیوس شد، دل برکند.

سَاءٌ يَسُوءُ سَوَاءً و سَوَاءٌ الأَمْرُ فَلَانًا: آن کار به فلانی بدی رسانید یا او را اندوهگین کرد.

بُؤْسٌ يَبُؤُسُ بَأْسًا: دلیر و نیرومند شد.

بُؤْسٌ يَبُؤُسُ بُؤْسًا: بینوا شد، خیلی فقیر شد.

درس هفدهم: بدون لغت / درس هجدهم:

وَجَدَ يَجِدُ وَجْدًا، وَجْدَةً، وَجُودًا، وَجِدَانًا المَطْلُوبَ: چیز از دست رفته را یافت.

وَجَلَ يَوْجَلُ وَجَلًا: ترسید.

وَدَعَ يَدَعُ وَدَعَا الشَّيْءَ: آن چیز را ترک و رها کرد.  
وَدَعَ مَالاً عِنْدَهُ: مالی را نزد او به امانت گذاشت.  
وَذَرَ يَذِرُ وَذَرَا الشَّيْءَ: آن چیز را ترک کرد.  
وَرَعَ يَرَعُ وَرَعَاً: پرهیزگاری پیشه کرد.  
وَرَعَ يَرَعُ وَرَعَةً: ضعیف و ناتوان شد.  
وَزَرَ يَزِرُ وَزَرًا، وَزَرًا الشَّيْءَ: آن چیز را حمل کرد و برد.  
وَزَعَ يَزَعُ وَ يَزِعُ وَزَعًا الْجَيْشَ: لشکر را مرتب و سر و سامان داد.  
وَصَفَّ يَصِفُّ وَصَفًّا، صَفَةً الشَّيْءَ: اوصاف آن را ذکر کرد.  
وَصَلَ يَصِلُ وَصَلًا، صِلَةً الشَّيْءَ: آن چیز را پیوند داد.  
وَطَى يَطَأُ وَطَأًا الشَّيْءَ بِرِجْلِهِ: آن چیز را لگد مال کرد.  
وَطَى الشَّيْءَ: آن چیز را آماده و مهیا و آسان کرد.  
وَعَدَّ يَعُدُّ وَعَدًّا، عِدَّةً فَلَانًا الْأَمْرَ (دو مفعولی): به فلانی وعده آن کار را داد.  
وَقَعَ يَقَعُ وَقُوعًا الشَّيْءَ مِنْ يَدِي: آن چیز از دست من افتاد.  
وَقَفَّ يَقِفُّ وَقْفًا، وَقُوفًا: ایستاد.  
وَلَعَ يَلَعُ وَلَعًا بِحَقِّهِ: حق او را از بین برد.  
وَلَعَ يُولَعُ وَ يَلَعُ وَلَعًا: شیفته او شد.  
وَلَغَّ يَلِغُ وَ وَلِغٌ يَلِغُ وَوُلُوغًا الْكَلْبَ الْإِنَاءَ: سگ از آن ظرف آب خورد (زبان زد)  
وَهَبَّ يَهَبُّ وَهَبًا وَ هَبَّةً الْمَالَ فَلَانًا وَ لِفُلَانٍ: آن مال را به فلانی بخشید.  
يَبَسُّ يَبَسُّ وَ يَبِسُّ يُبْسًا: رطوبتش را از دست داد.  
يَمَنُّ يَمُنُّ يَمْنًا اللَّهُ فَلَانًا: خداوند فلانی را خجسته و با برکت قرار داد.

درس نوزدهم:

بَاعَ يَبِيعُ بَيْعًا كِتَابًا: کتاب را فروخت یا خرید (از افعال متضاد)  
خَافَ يَخَافُ خَوْفًا وَ خَيْفَةً: ترسید.  
خَافَهُ وَ خَافَ مِنْهُ: از او ترسید.  
ضَاقَ يَضِيقُ ضَيْقًا وَ ضَيْقًا: تنگ شد.  
غَاضَ يَغِيضُ غَيْضًا الْمَاءَ: سطح آب پایین آمد و فروکش کرد.

قال يقول قولاً و مقالةً: تلفظ کرد، سخن گفت.

هاب يهاب هيياً و هيبةً: از او ترسید.

هاب يهيب: از او ترسید.

درس بیستم:

زاد يزيد زیداً و زیادةً: زیاد شد، رشد و نمو کرد.

زاد الشیء: آن چیز را زیاد گردانید.

زان يزين زیناً: آن را خوب و نیکو گردانید.

زان الشیء: آن چیز را آراست و تزئین کرد.

صام يصوم صوماً و صياماً: از خوردن و نوشیدن خودداری کرد.

قام يقوم قوماً و قياماً: بر پا شد، از جای بلند شد.

قام يقوم قوماً و قياماً بالأمر: به انجام آن کار پرداخت، آن کار را بر عهده گرفت.

كاد يكيد كيداً: به او نیرنگ زد.

لام يلوم لوماً و ملامةً: فی كذا و علی كذا: او را بخاطر فلان چیز ملامت و سرزنش کرد، از کار او ایراد گرفت.

ماج يموج موجاً البحر: دریا طوفانی شد و به موج در آمد.

ماز يميز ميزاً الشیء: آن چیز را جدا کرد.

درس بیست و یکم:

خشی يخشی خشیاً و خشیةً: از او ترسید.

دعا له: در حق او دعای خیر کرد.

دعا علیه: در حق او نفرین کرد.

دعا يدعو دعاءً: او را صدا زد، او را فراخواند.

رضا يرضو رضواً: در رضایت و خشنودی بر او پیشی گرفت.

رضی يرضى رضاً و رضواناً عنه و علیه: از او دلشاد و راضی شد.

رماه بكذا: او را به فلان چیز متهم کرد.

رمى يرمى رمياً الشیء: آن چیز را پرتاب کرد.

قضى يقضى قضاءً بين الخصمين: میان دو دشمن قضاوت و داوری کرد.

قضى يقضى قضاءً حاجته: کارش را انجام داد.

درس بیست و دوم:

بَكِيَ يَبْكِي بُكَاءً: گریست.

رَجَا يَرْجُو رَجَاءً: امیدوار شد.

زَكَا يَزْكُو زَكَاءً الرَّجُلُ: آن مرد پاک و وارسته و صالح شد.

زَكَا يَزْكُو زَكَاءً و زَكِيَ يَزْكِي زَكِيَّ الزَّرْعُ: زراعت رشد و نمو کرد.

هَدَى يَهْدِي هُدًى و هِدَايَةً هُ: او را راهنمایی کرد.

درس بیست و سوم:

حَيِيَ يَحْيَا حَيَاءً مِنْهُ: از او شرم کرد.

حَيِيَ يَحْيَا و حَيَّ يَحْيُ حَيَاءً: زنده شد، زنده ماند.

شَوَى يَشْوِي شَيْئاً اللَّحْمَ: گوشت را بریان کرد.

طَوَى يَطْوِي طَيِّباً الثَّوْبَ: پارچه یا جامه را تا زد، آن را در هم پیچید.

عَمِيَ يَعْيُ عَيْباً و عَيْبٌ يَعْيِي عَيْباً بِأَمْرِهِ و عَنْ أَمْرِهِ: در کار خود درمانده شد.

غَوَى يَغْوِي غَيِّباً و غَوِيَّ يَغْوِي غَوَايَةً: گمراه شد، گم شد.

لَوَى يَلْوِي لَيِّباً الْحَبْلَ: طناب را تابید.

نَوَى يَنْوِي نِيَّةً الشَّيْءَ: قصد انجام آن چیز را کرد، نیت آن را کرد.

وَجَى يَجِي وَجِيّاً الرَّجُلُ: آن مرد را بی عرضه و بی کفایت دید.

وَفَى يَفِي وِفَاءً بِالْوَعْدِ: به وعده و پیمان عمل کرد.

وَفَى النَّذْرَ: به نظر خود عمل کرد.

وَقَى يَقِي وِقَايَةً و واقيةً فلاناً: فلانی را حفظ کرد.

وَلَّى يَلِي وِلَايَةً الشَّيْءَ و عليه: سرپرست و اختیار دار آن چیز شد.

وَلَّى يَلِي وِلِيّاً فلاناً: به فلانی نزدیک شد، پشت سر او قرار گرفت.

درس بیست و چهارم:

قَبِلَ يَقْبَلُ قَبَالَةً بِهِ: ضامن و کفیل آن شد.

قَبِلَ يَقْبَلُ قَبْلاً الْمَكَانَ: به سوی آن جا روی آورد.

قَبِلَ يَقْبَلُ قَبْلاً الشَّيْءَ: آن چیز را شروع کرد.

قَبِلَ يَقْبَلُ قَبُولاً الْكَلَامَ: آن سخن را پذیرفت.

درس بیست و پنجم:

سَادَ يَسُوْدُ سِيَادَةً: آقا و سرور و دارای مجد و شرف شد.

سَوَدَ يَسُوْدُ سَوَادًا: سیاه شد.

عَوَرَ يَعْوَرُ عَوْرًا: یک چشمی شد، یک چشم خود را از دست داد.

وَسَوَسَ يُوَسْوِسُ وَسْوِيسًا، وَسَوَسَهُ الشَّيْطَانُ لَهُ و إِلَيْهِ: شیطان او را وسوسه کرد.

درس بیست و ششم: بدون لغت/درس بیست و هفتم:

صَدَقَ يَصْدُقُ صِدْقًا: راست گفت.

صَلَا يَصَلُو صَلَواتًا: به وسط کمر فلانی زد.

صَلَّى يُصَلِّي صَلَاةً: نماز خواند و دعا کرد.

درس بیست و هشتم:

سَبَّ يَسُبُّ سَبًّا: به او دشنام داد.

سَبَّ يَسُبُّ سَبًّا الْحَبْلَ: طناب را برید.

ضَمِنَ يَضْمَنُ ضَمَانًا و ضَمَانًا: محتوی آن شد، آن را در خود جای داد.

ضَمِنَ يَضْمَنُ ضَمَانًا و ضَمَانًا الشَّيْءَ و بِهِ: ضامن آن چیز شد.

قَرَّ يَقْرُقُ قَرَّةً عَيْنُهُ: چشمش روشن و شاد شد.

قَرَّ يَقْرُقُ و يَقْرُقُ قَرَارًا فِي الْمَكَانِ: در آن مکان ماند.

قَرَّ يَقْرُقُ و يَقْرُقُ قَرًّا الْيَوْمَ: آن روز سرد شد.

درس بیست و نهم:

سَفَعَ يَسْفَعُ سَفْعًا: او را کتک و سیلی زد.

سَفَعَ بِنَاصِيَتِهِ: موهای پیشانی او را گرفت و کشید.

صَحِبَ يَصْحَبُ صُحْبَةً و صَحَابَةً: با او دوستی و معاشرت و رفاقت کرد.

درس سی ام:

بَلَا يَبْلُو بَلَاءً و بَلَاءَ الرَّجُلِ: آن مرد را آزمود، امتحانش کرد.

كَانَ يَكُونُ كَوْنًا و كَيْفَانًا الشَّيْءَ: آن چیز به وجود آمد، رخ داد.

درس سی و یکم و سی و دوم: بدون لغت/درس سی و سوم:

أَمِنَ يُؤْمِنُ إِيمَانًا: به او ایمان آورد، آمَنَ فَلَانًا: او را آسوده خاطر گردانید (امانش داد)



أَحَبُّ يُحِبُّ إِحْبَاباً هُ: او را دوست داشت.

أَحْيَى يُحْيِي إِحْيَاءً هُ: او را زنده کرد.

أَرْضَى يُرْضِي إِرْضَاءَ الرَّجُلِ: آن مرد را خشنود و راضی کرد.

أَرَى يُرَى إِرَاءَةً وَ إِرَاءَةً هُ: به او نشان داد.

أَقَامَ يُقِيمُ إِقَامَةً وَ قَامَةً هُ: او را بر پای داشت.

أَكْرَمَ يُكْرِمُ إِكْرَامَةً: او را بزرگ داشت، به او عزت و احترام گذاشت.

أَوْعَدَ يُوعِدُ إِيعَاداً هُ: به او وعده داد، او را تهدید کرد.

أَهْوَى يُهْوِي إِهْوَاءَ الشَّيْءِ: آن چیز افتاد.

أَهْوَى الشَّيْءِ: آن چیز را از بالا به زیر انداخت.

درس سی و چهارم:

أَبَاعَ يُبِيعُ إِبَاعَةً الشَّيْءِ: آن چیز را در معرض فروش درآورد.

أَبْخَلَ يُبْخِلُ إِبْخَالاً هُ: او را بخیل یافت.

أَتْرَبَ يُتْرَبُ إِتْرَاباً: بسیار مالدار شد گویا ثروتش به قدر خاک است.

أَحْصَدَ يُحْصِدُ إِحْصَاداً الزَّرْعُ: وقت درو شد.

أَخْرَجَ يُخْرِجُ إِخْرَاجاً الشَّيْءِ: آن چیز را بیرون آورد، آن را بیرون کرد.

أَذْهَبَ يُذْهَبُ إِذْهَاباً هُ: آن را برد.

أَشْفَى يُشْفِي إِشْفَاءً فَلَاناً: خواستار بهبود بیماری فلانی شد.

أَشْفَى الْعَلِيلُ: بیمار خوب نشد.

أَصْبَحَ يُصْبِحُ إِصْبَاحاً: داخل صبحگاهان شد.

أَضْحَكَ يُضْحِكُ إِضْحَاكاً هُ: او را خندانید.

أَطْفَلَ تُطْفَلُ إِطْفَالاً ت الْأَثَى: ماده دارای بچه شد.

أَعْجَمَ يُعْجَمُ إِعْجَاماً الْكِتَابَ: برای نوشته نقطه و زیر و زیر گذاشت، توضیح داد که از ابهام در آید.

أَعْرَقَ يُعْرَقُ إِعْرَاقاً: داخل عراق شد.

أَعْشَرَ يُعْشَرُ إِعْشَاراً الْعِدَّةَ: آن عدد را ده کرد.

أَعْشَرَ الْقَوْمَ: آن گروه ده نفر شدند.

أَعْظَمَ يُعْظِمُ إِعْظَاماً فَلَاناً الْأَمْرَ حَاصِلاً: به او فلان چیز را فهماندم.

أَغْدَّ يُغِدُّ إِغْدَادًا: دارای غده شد (طاعون شتر)

أَقَالَ يُقِيلُ إِقَالَةً الْبَيْعِ: معامله را بر هم زد و فسخ کرد.

أَقْبَرَ يُقْبِرُ إِقْبَارًا هُ: قبری برای او کند که او را در آن دفن کنند.

أَقْتَلَ يُقْتَلُ إِقْتَالًا هُ: او را در معرض قتل درآورد.

أَقْطَفَ يُقْطَفُ إِقْطَافًا: زمان چیدن میوه رسید.

أَمَاتَ يُمِيتُ إِمَاتَةً هُ: او را میرانید.

أَنْشَطَ يُنْشِطُ إِنْشَاطًا هُ: باعث سرزندگی و نشاط او شد.

أَنْشَطَ الْعُقْدَةَ: گره را باز کرد.

أَهْوَى يُهْوِي إِهْوَاءَ الشَّيْءِ: آن چیز افتاد.

أَهْوَى الشَّيْءِ: آن چیز را از بالا به زیر انداخت.

درس سی و پنجم:

غَلَّقَ يُغْلِقُ تَغْلِيقًا الْبَابَ: در را بست.

طَوَّفَ يَطْوِفُ تَطْوِيفًا وَ تَطَوَّافًا هُ: آن را به دور چیزی طواف داد و چرخانید، به دور آن چیز خیلی چرخید.

مَوَّتَ يَمُوتُ تَمَوِّتًا هُ: او را میراند، او را کشت.

مَوَّتَتِ الدَّوَابُّ: چهارپایان زیادی مردند.

فَرَّحَ يُفْرِحُ تَفْرِيحًا هُ: او را شاد و خشنود کرد.

فَسَّقَ يَفْسُقُ تَفْسِيقًا هُ: او را فاسد و بدکار شمرد.

جَلَّدَ يَجْلِدُ تَجْلِيدًا الْكِتَابَ: کتاب را جلد کرد.

جَلَّدَ الْجَزُورَ: پوست حیوان ذبح شده را کند.

زَيَّلَ يَزِيلُ تَزْيِيلًا هُ: آن را پراکنده کرد.

فَرَّطَ يَفْرِطُ تَفْرِيطًا: در آن چیز کوتاهی کرد.

درس سی و ششم:

ضَارَبَ يَضْرِبُ مُضَارَبَةً وَ ضِرَابًا هُ: متقابلاً به او زد.

ضَارَبَ هُ وَ ضَارَبَ لَهُ فِي الْمَالِ وَ بِالْمَالِ: در مال او تجارت کرد.

قَاوَمَ يَقَاوِمُ مَقَاوِمَةً وَ قِوَامًا هُ: به همراه او ایستاد، با او ضدیت کرد.

كَارَمَ يَكَارِمُ مَكَارِمَةً هُ: در کرم و جود و بزرگواری با او رقابت کرد.

نَاعِمٍ يَنَاعِمُ مَنَاعِمَةٌ هُ: او را مرفه و ثروتمند و ناز پرورده کرد.

بَاعَدَ يَبَاعِدُ مَبَاعِدَةٌ هُ: دورش کرد.

سَافِرٌ يَسَافِرُ مُسَافِرَةٌ وَ سِفَارًا إِلَى بَلَدٍ كَذَا: به فلان شهر سفر کرد.

درس سی و هفتم:

تَدَاعَى يَتَدَاعَى تَدَاعِيًا الْقَوْمُ: آن قوم یکدیگر را صدا زدند.

تَوَالَى يَتَوَالَى تَوَالِيًا الْقَوْمُ: آن قوم پشت سر هم آمدند.

تَضَارَبَ يَتَضَارَبُ تَضَارِبًا الْقَوْمُ: آن قوم یکدیگر را زدند.

تَقَارَعَ يَتَقَارَعُ تَقَارَعًا الْقَوْمُ: آن قوم در قرعه کشی شرکت کردند.

تَجَاهَلَ يَتَجَاهَلُ تَجَاهُلًا: عمدتاً خود را بی اطلاع و بی خبر نشان داد.

تَبَاعَدَ يَتَبَاعَدُ تَبَاعُدًا: از او دور شد.

تَعَالَى يَتَعَالَى تَعَالِيًا: بلند و مرتفع شد.

درس سی و هشتم:

تَرَجَّى يَتَرَجَّى تَرَجِيًّا الشَّيْءُ: امید آن چیز را داشت.

تَوَلَّى يَتَوَلَّى تَوَلِيًا الْأَمْرَ: انجام آن کار را به عهده گرفت.

تَوَلَّى فَلَانًا: فلانی را دوست داشت، او را سرپرست خود قرار داد.

تَظَنَّ يَتَظَنَّ تَظْنُنًا وَ تَظْنُنًا وَ تَظَنِّي يَتَظَنِّي تَظْنِيًّا: به گمان عمل کرد یا تهمت زد.

تَشَجَّعَ يَتَشَجَّعُ تَشَجُّعًا: شجاع شد، با تکلف و سختی وانمود کرد که دلاور است.

تَبَنَّى يَتَبَنَّى تَبْنِيًّا هُ: او را به پسری خود قبول کرد.

تَوَسَّدَ يَتَوَسَّدُ تَوَسُّدًا الْوَسَادَةَ: بالش را زیر سر گذاشت.

تَأْتَمَّ يَتَأْتَمُّ تَأْتَمًا: مرتکب گناه نشد.

تَجَرَّعَ يَتَجَرَّعُ تَجَرُّعًا الْمَاءَ: آب را اندک اندک نوشید.

تَفَهَّمُ يَتَفَهَّمُ تَفَهُّمًا الْكَلَامَ: جزء به جزء آن سخن را دریافت و فهمید.

تَهَوَّدَ يَتَهَوَّدُ تَهَوُّدًا: توبه کرد، یهودی شد.

تَأَيَّمَ يَتَأَيَّمُ تَأَيُّمًا: مدت زیادی بدون همسر گذراند، آن مرد یا آن زن بیوه شد.

تَعَجَّلَ يَتَعَجَّلُ تَعَجُّلاً الْأَمْرَ: آن کار را با سختی و عجله انجام داد، خواست و وادار کرد زودتر انجام دهد.

تَبَسَّمَ يَتَبَسَّمُ تَبَسُّمًا: لبخند زد.

تَطَوَّفَ يَتَطَوَّفُ تَطَوُّفاً بِالشَّيْءِ وَ حَوْلَهُ: به دور آن چرخید.

درس سی و نهم:

اتَّسَرَ يَتَّسِرُ اتِّساراً: آن قوم گوشت حیوان را در میان خود قسمت کردند.

اتَّعَدَ يَتَّعِدُ اتِّعاداً: وعده‌ای را پذیرفت و به آن اعتماد کرد.

اتَّعَدَ القَوْمُ: آن قوم به یکدیگر وعده دادند.

اتَّردَّ يَتَّردُّ اتِّراداً: ترید درست کرد.

اِخْتَصَمَ يَخْتَصِمُ اِخْتِصاماً القَوْمُ: آن قوم با هم دشمنی و شتیز کردند، مجادله کردند.

ادَّرَكَ يَدْرِكُ ادِّراكاً هُ: به او رسید و او را گرفت.

ادَّكَرَ يَدَّكِرُ ادِّكاراً و ادَّكَرَ يَدَّكِرُ ادِّكاراً الشَّيْءَ: آن چیز را به یاد آورد.

ازدجر يذدجر ازدجاراً: باز داشته شد، طرد شد.

اصْطَبَرَ يَصْطَبِرُ اصْطباراً عليه: بر آن صبر کرد.

اضْطَرَبَ يَضْطَرِبُ اضْطراباً القَوْمُ: آن قوم یکدیگر را زدند.

اطَّهَرَ يَطَّهِّرُ اطَّهاراً: از بدیها و پلیدیها دوری جست.

اظَّلَمَ يَظْلِمُ اِظْلاماً: ظلم را تحمل کرد، زیر بار ظلم رفت.

ابتاع يبتاعُ ابتِباعاً الشَّيْءَ: آن چیز را خریداری کرد.

اِخْتانَ يَخْتانُ اِختِياناً هُ: به او خیانت کرد.

ازدوَجَ يَزْدوِجُ ازدواجاً القَوْمُ: آن قوم با یکدیگر ازدواج کردند.

درس چهلم:

اجتمع يجتمع اجتماعاً القَوْمُ: آن قوم جمع شدند.

اِختارَ يَخْتارُ اِختياراً هُ: آن را برگزید و انتخاب کرد.

اِختَبَزَ يَخْتَبِزُ اِختِبازاً الخَبِزَ: نان درست کرد.

ارتشى يَرْتَشِي ارتشاءً: رشوه گرفت.

اِكتسَبَ يَكْتسِبُ اِكتساباً مالاً أَوْ عِلْماً: به دنبال کسب مال یا علمی رفت و آن را تحصیل کرد.

درس چهل و یکم:

انكسر ينكسر انكساراً: شکسته شد.

درس چهل و دوم:

ابيضٌ يبييضُ ابيضاضاً: سفید شد.

ازهارٌ يزهارُ ازهیراراً النباتُ: گیاه گل کرد.

اسودٌ يسودُ اسوداداً: سیاه شد.

درس چهل و سوم:

استحجرٌ يستحجرُ استحجاراً: مثل سنگ شد.

استحياٌ يستحیی استحياءً هُ: او را نکشت و زنده نگه داشت.

استحياٌ و استحی منه: از او شرم کرد.

استخرجٌ يستخرجُ استخراجاً هُ: خواستار بیرون آمدن آن شد.

استطاعٌ يستطيعُ استطاعةً الأمرُ: توانای بر آن کار شد.

استغفرٌ يستغفرُ استغفاراً اللهُ الذنبُ و من الذنبِ: از خدا برای گناه طلب آمرزش کرد.

استقامٌ يستقیمُ استقامةً: راست شد.

استكرمٌ يستكرمُ استكراماً: چیزهای ارزنده و گرانبایه را برگزید، آن را نیکو یافت.

استلأمٌ يستلثمُ استلاماً: زره پوشید.

استنسرٌ يستنسرُ استنساراً الطائرُ: آن پرنده همچون کرکس قوی و نیرومند شد.

درس چهل و چهارم:

اشمعلٌ يشمعلُ اشمعلاً القومُ: آن قوم پراکنده شدند.

درس چهل و پنجم و ششم و هفتم: بدون لغت

درس جهل و هشتم: بخش اسم

بَقِيَ يَبْقَى بَقَاءً وَ بَقِيَ يَبْقَى بَقِيًّا: دَامَ، ثَبَتَ

اسْتَفْتَيْ اسْتِفْتَاءً الْعَالِمَ فِي مَسْأَلَةٍ: سَأَلَهُ رَأْيَهُ فِي مَسْأَلَةٍ

عَوَرَ يَعْوَرُ عَوْرًا: ذَهَبَ حِسُّ أَحَدِي عَيْنِيهِ

الْعَجُوزُ جُ عَجُزٌ وَ عَجَائِزُ: الْمَرْأَةُ الْمُسِنَّةُ

الشَّرِيعَةُ جُ شَرَائِعُ: السُّنَّةُ، مَا شَرَعَ اللَّهُ لِعِبَادِهِ مِنَ السُّنَنِ وَ الْأَحْكَامِ

الْجَدُولُ وَ الْجَدُولُ جُ جَدَاوِلُ: النَّهْرُ الصَّغِيرُ، شَكْلٌ يَحْتَوِي مَجْمُوعَ قَضَايَا عَلَيَّ وَجْهٍ مُخْتَصِرٍ وَ مِنْهُ جَدُولُ الضَّرْبِ فِي

الحساب

الْمَعَاشِ وَ الْمَعِيشَةِ جُ مَعَايِشٌ: مَا تَعِيشُ بِهِ مِنَ الْمَطْعَمِ وَ الْمَشْرَبِ، مَا تَكُونُ بِهِ الْحَيَاةَ

الْأَوَّلُ جُ أَوَائِلُ وَ أَوَالٍ وَ أَوْلُونَ مِ أَوْلَى جُ أَوْلٌ وَ أَوْلِيَّاتٌ: ضِدُّ الْآخِرِ

سَيِّدُ جُ أَسْيَادٌ وَ سَادَةٌ وَ سَيَّائِدٌ: ذُو السِّيَادَةِ، عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ: مَنْ كَانَ مِنَ السَّلَالَةِ النَّبَوِيَّةِ

النُّوبُ جُ ثِيَابٌ وَ أَثْوَابٌ وَ أَثُوبٌ: اللَّبَاسُ

الطُّوِيلُ جُ طُوَالٌ وَ طِيَالٌ مِ طَوِيلَةً جُ طَوِيلَاتٌ: ذُو الطُّوُلِ

تَرَجَّى: ارْتَقَابٌ شَيْءٍ لَا وَثُوقَ بِحَصُولِهِ

دَلَّوْ جُ دِلَالٌ وَ أَدَلُّ وَ دُلِيٌّ: مَا يُسْتَقَى بِهِ، مَوْثٌ

دُنْيَا جُ دُنْيٌ: الْحَيَاةُ الْحَاضِرَةُ، نَقِيضُ الْآخِرَةِ

الْفُتُوَى وَ الْفُتُوَى وَ الْفُتْيَاءُ جُ الْفُتَاوَى وَ الْفُتَاوَى: اسْمٌ مِنْ أَفْتَى الْعَالِمِ إِذَا بَيَّنَّ الْحُكْمَ

جَالٌ جَوْلًا وَ جَوْلَانًا فِي الْمَكَانِ: طَافَ، دَارَ، صَغَارَ الْمَالِ وَ رَدِيئَهُ

درس چهل و نهم:

فَلَسَ جُ أَفْلَسٌ وَ فُلُوسٌ: قِطْعَةٌ مُضْرُوبَةٌ مِنَ النِّحَاسِ يَتَعَامَلُ بِهَا، فُلُوسُ السَّمَكِ: مَا عَلَيْهِ مِنَ الْقَشْرَةِ

فَرَسٌ: حَيَوَانٌ أَهْلِيٌّ أَكْثَرَ اسْتِعْمَالٍ لِلرُّكُوبِ

كَتَفٌ، كَيْتَفٌ، كَيْتَفٌ جُ كَيْتَفَةٌ وَ أَكْتِافٌ: عِظْمٌ عَرِيضٌ خَلْفَ الْمَنْكَبِ

حَبِيرٌ جُ حُبُورٌ: الْحُسْنُ، السَّرُورُ وَ النِّعْمَةُ، صُفْرَةُ الْأَسْنَانِ، الْأَثَرُ، الْمَدَادُ تَكْتَبُ بِهِ

عِنَبٌ الْوَاحِدَةُ عِنْبَةٌ جُ أَعْنَابٌ: ثَمَرُ الْكُرْمِ، أَبْيَضٌ أَوْ أَرْجَوَانِيٌّ أَوْ أَسْوَدُ اللَّوْنِ عِنْدَ النَّضْجِ، يَصْنَعُ الْخَمْرَ وَ الْعَرَقَ

إِبِلٌ وَ الْإِبِلُ جُ آبَالٌ: الْجَمَالُ

قُفْلٌ جُ أَقْفَالٌ وَ أَقْفُلٌ وَ قُفُولٌ: الْحَدِيدُ الَّذِي يُغْلَقُ بِهِ الْبَابُ

صُرْدَج صردان: طائر ضخم الرأس أبيض البطن أخضر الظهر يصطاد صغار الطير  
عُنُقُ ج أعناق: وصلة ما بين الرأس و البدن  
جَعْفَرُ: النهر

زِبْرِج ج زَبَارِج: الزينة من وشى أو نحوه، كلّ شيء حسن، الذهب

بُرْثُنُ ج بَرَاثِن، من السباع و الطير: بمنزلة الاصبع من الانسان

دِرْهَم و دِرْهَمِ ج دِرْهَام ج دِرَاهِم: قطعة من فضة مضروبة للمعاملة (يونانية)

قِمَطْر و قِمَطْرُ ج قِمَاطِر: ما تُصان فيه الكتب

سَفَرَجَل: شجر مثمر من فصيلة الورديات مهده الأصلى ايران يُزرع فى جميع البلدان المعتداه المناخ تُؤكل ثماره و

تطبخ بالسُّكَّر فيُصنع منها مَرِيَّات

قُزَعَمِل: الضخم من الإبل

جَحْمَرِش ج جحامر: العجوز الكبيرة، الأرنب المرضع

درس پنجاهم:

عَطِش يَعَطِش عطشاً: ضدّ روى اليه: اشتاق، فهو عطشان ج عطاش و عطشى و عطاشى، معطشى و عطشانه ج  
عطاش

صحراء ج صحارى و صحارٍ و صحارىّ و صحراوات: افضاء الواسع لتبات فيه

قرآء ج قرأؤون: الحسن القراءة

سما ج سماوات: ما نشاهده فوقنا كقبة زرقاء محيطة بالأرض، رواق البيت

حمراء مؤنث الأحمر: ما لونه الحمرة، الذهب و الزعفران

مرأة ج نساء و نسوة من غير لفظها: مؤنث الرجل

سوء: الفاسد، سوء ج أسواء: كلّ آفة، الشرّ و الفساد

دلو ج دلاء و أدل و دلىّ: ما يُسقى به

ظبى ج ظباء و ظبيات: الغزال

درس پنجاه و يكم:

فَتَحَ يَفْتَحُ فَتْحاً الباب: خلاف أغلقه

فَتَحَ يَفْتَحُ فَتْحاً الحاكمُ بين الناس: قضى

فَتَحَ يَفْتَحُ فَتْحاً البلادُ: غلبَ عليها و تملّكها قهراً

فِرْحَ يَفْرَحُ فَرِحًا بِالشَّيْءِ: انشراح صدره و سرَّ

تقويم (مص): مجموعة قواعد للتوفيق بين السنة المدنية و السنة الاستوائية و لتقسيم الأزمنة

صَيْحَةٌ: المرَّة من صاح (الصوت الشديد)

نَشْدَةٌ: (مص) الصوت

مَحَبَّةٌ: ميل الطبع الى الشئ اللاذ

مَشَقَّةٌ و يَشَقُّ ج مَشَقٌّ و مَشَقَاتٌ: الصعوبة و المحنة و العناء

مَفْسَدَةٌ ج مَفاسِدٌ: مصدر الفساد أو سببه

عَذْرٌ يَعْذِرُ عُدْرًا: كثر ذنوبه و عيوبه، فلاناً فيما صنع عُدْرًا، و معذرةً: رفع عنه اللوم فيه

درس پنجاه و دوم:

جَمَلٌ ج جَمالٌ و أَجْمالٌ: حيوان معروف يكون بسنام أو بسنامين

ذِكْرٌ ج ذُكُورٌ: الصلاة لله تعالى و الدعاء، الثناء

سَقْفٌ من البيت ج سَقُوفٌ: أعلاه مقابلاً لأرضه

دِيكٌ ج دُيُوكٌ و دِيكَةٌ: ذكر الدجاج

دِجاجةٌ ج الدِجاجٌ بتثليث الدال و الفتح أفصح: طائر معروف

جَرِيحٌ ج جَرَحِيٌّ: المصاب بجرح (شق بعض بدنه)

صَبُورٌ ج صُبْرٌ: الحليم، الشديد الصبر

نَاقَةٌ ج نَاقٌ و أَنوقٌ: الأنتى من الإبل

أبٌ ج آباءٌ و أبونٌ: الوالد، من كان سبباً فى ايجاد شئ أو اصلاحه

أخٌ و أخو متناً أَخوانٌ ج إخوةٌ و إخوانٌ: من جمعك و اياه صُلبٌ أو بطن

أختٌ مؤنث الأَخ ج أخوات

ابنٌ ج بَنونٌ و أبناءٌ م ابنةٌ: الولد الذكر

بنتٌ ج بناتٌ: الولد الأنتى

أُمٌّ ج أمّهاتٌ و قِبل الأمّهات للناس و الأمّات للبهائم: الوالدة

درس پنجاه و سوم:



